

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۶۸ - ۴۷

تبیین رویکردهای عطار در حصول به فناء فی الله در الهی نامه

افسانه آقاجسنی مهابادی^۱
رضا فهیمی^۲
منیژه فلاحی^۳

چکیده

تجارب دین بر سه محور استوار می‌گردد: خدا، جهان و انسان. سیر تحول انسان به سطح متعالی، نوعی رها شدن از خود و حضور در اجتماع است. به عقیده عطار مهم ترین مرحله در عرفان، فناء فی الله است. رهرو در طی طریق الی الله با طلب معرفت حق، کیمیای عشق الهی را می‌یابد و با جذبۀ عنایات ربّ، سیر کمال را به شوق قرب حق طی می‌کند تا در حق یقین به مرحله فناء فی الله برسد، به شهادت، حد اعلای مقام انسان. پژوهش حاضر با تحلیل محتوا، به تبیین رویکردهای عطار در الهی نامه، برای حصول به مرحله فناء فی الله پرداخته است. حاصل جستجو آن که عارف برای رسیدن به مرحله فنا و قرب حق نیازمند لوازمی است که بدون آن نیل به این مرحله امکان پذیر نیست، از جمله: ترک تعلقات، صبر بر سختی‌ها، خاموشی، حضور قلب، بصیرت و عنایت خداوند.

واژگان کلیدی

عطار، طریقت، رهرو، فناء فی الله، الهی نامه.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساوه، ساوه، ایران.

Email: A_a_mahabadi@yahoo.com

۲. استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساوه، ساوه، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Fahimi.ltr@gmail.com

۳. استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساوه، ساوه، ایران.

Email: Mahdisfallahj@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۲۸ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۱۲/۲۷

طرح مسأله

منتهای سیر الی الله، رسیدن عارف به مرحله فناء فی الله است. رهرو با شور و شوق وصف ناشدنی در طلب عشق به معرفت حق، ریاضتهای صعب را در عالم ناسوت تحمل می‌کند و در جدال با نفس نافرمان همواره می‌کوشد و ادیهای سیر و سلوک را به درستی بیاماید. او با استغنا از ما سوی الله و رسیدن به مرحله توحید در عظمت حق تعالی متحیر می‌گردد و در حالت استغراق، با امداد عشق الهی به مرحله نهایی فناء فی الله می‌رسد. عطار در منظومه سفر پرندگان به راهنمایی هدهد برای نیل به سیمرغ، آن «رمزی از حقیقت مطلق» (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۱۷۳)، در تبیین مسأله وحدت وجود، با دقت شگرفی به ترتیب، مراتب طی طریق وادی‌ها را ذکر کرده است. وی با شرح گفتگوی مرغان با هدهد سرانجام سی مرغ را به بارگاه سیمرغ به مرحله وحدت وجود می‌رساند. مرحله‌ای که تمامی هفت وادی را در بر می‌گیرد؛ طلب سالک، عشق و معرفتش به پروردگار، استغنا از ما سوی الله، ادراک توحید حق، مستغرق شدن در حیرت عظمت خداوند و سرانجام نائل شدن به فنا و بقا الهی. «عده‌ای از عرفا و الهیون، آیاتی چند از قرآن مجید را برای اثبات «وحدت وجود» دلیل آورده اند: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَجَهَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (سوره بقره، آیه ۱۱۵)، «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (سوره حدید، آیه ۴)، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْأَرْدِ» (سوره ق، آیه ۱۶)، «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره حدید آیه ۳) اما نخستین کسی که پس از ظهور اسلام سخنانی بلیغ، ایراد فرموده که از آن استفاده وحدت وجود کرده و به آن استناد جسته اند حضرت علی (ع) است؛ در نخستین خطبه می‌فرماید: مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ؛ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ. مبدأ وجود یا هر چیزی همراه اوست اما نه به طور پیوستگی و با هر چیز مغایر است ولی نه از طریق گسستگی و تباین ذاتی.» (ضیاء نور، ۱۳۶۹: ۱۰۸-۱۰۷) در تمام عالم یک وجود حقیقی و یگانه هست و هیچ جز او نیست. مسأله اصلی این پژوهش، پاسخ به این پرسش است که سلوک عطار در وادی فناء فی الله، در الهی نامه چگونه بوده است و نحوه اندیشه وی در طی طریق نیل به این مرحله چیست؟

در باره فناء فی الله در آثار عطار مقالات متعددی نوشته شده است از جمله: «فنا و بقا از دیدگاه عطار» (۱۳۸۸) نوشته مریم محمودی. حاصل جستجوی نویسنده در مثنوی های مسلم عطار و دیوان او آن است که در نزد عطار فنا دارای مراتب سه گانه فنا فی ذات، فنا فی صفات و فنا فی افعال است. نوروزی و جلیلی مقاله ای دارند با عنوان «فنا در نگاه عطار نیشابوری» (۱۳۹۵) نویسندگان معتقدند بسامد بالای واژه فنا در اندیشه عطار نشان از اهمیت فنا در منظومه فکری عطار دارد. «بررسی و تحلیل بازتاب فنا در منطق الطیر عطار» (۱۳۸۹) عنوان مقاله فدوی و طغیانی است. در این مقاله به بررسی بازتاب فنا در منطق الطیر با ذکر داستانها و حکایاتی در این موضوع پرداخته شده است. در مقاله «اشکال تقابل های عرفانی در غزلیات عطار» (۱۳۹۸) مجیدی و ابویسانی معتقدند که در متناقض نمایی فنا و بقا، فنا مقدمه بقاست و بنده در نقطه پایانی فنا خویشتن به مرتبه بقای بالله می رسد. به این ترتیب روابط فنا و بقا هم طولی است و انتهای فنا ابتدای بقاست. در مقاله حاضر اهمیت نایل شدن به مقام والای انسان، شهادت، مورد بررسی قرار گرفته است با پیرایه تهنید نفس، کسب فیوضات ربّانی و معرفت الله و در نهایت سیر کمال به فناء فی الله.

فناء فی الله از دیدگاه عرّفا

هنر با روح فرا واقعی خود در مجالست با دین هویت آسمانی می یابد، در محور دین سیر و سلوک می کند و با تمسک به اولیاء الله به سیر الهی نایل می شود. زیباترین تجلی هنر در محور دین، رسیدن به مقام انسانیت و قرب الهی در سلوکی عارفانه است. انسان با سرمایه مجاهدتهای نفسانی، ریاضت و مراقبه ها، بن بست ها را پشت سر می گذارد تا به سوی معبود حرکت کند و به درک ماسوی الله برسد. انسان می داند راههای سیر و سلوک از مسیر پر خطر دنیا گذر می کند؛ به فرمایش امام سجاد (ع) در مناجات الزاهدین جذبه های دنیا پر بلا، تنگ و به چاه مکر تعبیر شده است. (قمی، ۱۳۸۴: ۲۱۸) در نگاه سالک عبور از این بلای الهی، غرق شدن در جذبه الهی است. مقام شهادت دعوتی از محبوب در میهمانی بلای الهی است. «ان الجهاد باب من ابواب الجنه» (کلینی، ۱۳۶۶ ج ۵: ۵) انسان سالک در پذیرش بلایا و سختیها از خود فراتر می رود و در شعله های آتش عشق الهی می سوزد. شهادت بزرگ راهی برای رسیدن به مقام بقا است. شهادت باب ضیافت و

میهمانی الهی است که واسطه فیض آن ابا عبدالله الحسین (ع) است.

عرفا همواره از حیرت در عظمت الهی و آفرینش هستی و عجز عقل جزوی از ادراک معرفت حق سخن گفته اند. شوق به شناخت صفات جمال و جلال الهی، در حرکت کمالی رهرو، موجب حیرت وی و سپس سوق به مرحله فنا فی الله می گردد. مظهر تجلی فناء فی الله، مولا حضرت علی (ع)، شهید محراب و حضرت امام حسین (ع)، سیدالشهداء در مصیبت کربلا هستند. آن هنگام که مولا علی (ع) نماز می خواندند، در سجده، محو مناجات با الله، تیر اصابت شده به ایشان را خارج ساختند و ایشان متوجه نشدند. مولا علی (ع) بنیانگذار عرفان و معرفت پروردگار است. شهریارشاعر در باره مستغرق بودن مولا در سرالله، در مثنوی « شب و علی (ع) » سروده است:

پیشوایی که ز شوق دیدار می کند قاتل خود را بیدار
ماه محراب عبودیت حق سر به محراب عبادت منشق

(شهریار، بی تا: ۶۰۴)

عطار در فضیلت مقام حضرت علی (ع) و نماز خواندن ایشان، سروده است:

چنین باید نماز ار اهل رازی که تا باشد نماز تو نمازی
چنان شد در نماز از نور حق جانش که از پایی برون کردند پیکانش
نمازش چون چنین باشد گزیده به « الحمد » ش چنان گردد بریده

(عطار، ۱: ۱۳۹۴: ۱۰۴)

پروردگار در حدیث قدسی فرمود: « من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبنی و من احبنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دینه و من علی دینه فانا دینه » (حسن زاده، ۱۳۶۵: ۵۶۹) آیه مبارکه: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (سوره عنکبوت، آیه ۶۹)، بیان سنت خدا در آزمودن ایمان انسانها در عرصه زندگی است که مجاهدان در راه خدا از رحمت و هدایت الهی برخوردار می گردند. حضرت امام حسین (ع)، سیدالشهداء کربلا، مجاهد فی سبیل الله بودند. ایشان در دعای عرفه، عالی ترین مناجات عرفانی با حق، فرمودند: **اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَرْعُبُ اِلَيْكَ وَ اَشْهَدُ بِالرُّبُوْبِيَّةِ لَكَ، مُقِرًّا بِاَنَّكَ رَبِّيْ وَ اِلَيْكَ مَرَدِّيْ.** در

نتیجه خداوند با تجلی جمال خویش، حضرت را به مرحله فناء فی الله رساند.

سروان، پروانگان شمع رخسارش ولی چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین (ع) سر به قاچ زین نهاده، راه پیمای عراق می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین (ع) (شهریار، بی تا: ۷۷)

هجویری در باره فنا و بقا از ابوسعید خراسانی نقل می کند « فنا ، فناء بنده باشد از رؤیت بندگی و بقا، بقاء بنده باشد به شاهد الهی. » (هجویری، ۱۳۷۱: ۳۱۶) خواجه عبدالله انصاری در رساله صد میدان نوشته است: « از میدان معاینه میدان فناست. قوله تعالی کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ » (۸۸/۲۸) فنا نیستی است و آن نیست گشتن سه چیز است در سه چیز: نیست گشتن جستن دریافته، نیست گشتن شناختن در شناخته، نیست گشتن دیدن در دیده. » (انصاری، ۱۳۷۲: ۳۳۲-۳۳۳) انصاری در منازل السائرین فنا را بر سه درجه تقسیم نموده است. « درجه نخست عبارت است از فنای معرفت در معروف. درجه دوم آن است که بنده شهود طلب را برای اسقاط آن فانی سازد. درجه سوم فانی گشتن از شهود فناست. » (انصاری، ۱۳۷۳: ۳۰۵-۳۰۶) قشیری در توضیح فنا و بقا در رساله قشیری بیان می کند: « قوم اشاره کرده اند به فنا و گفته اند پاک شدن است از صفات نکوهیده و اشاره کرده اند به بقا به تحصیل اوصاف ستوده و چون بنده ازین دو حال به یکی موصوف بود به هیچ حال ازین خالی نبود چون این اندر آید آن دیگر برود، متعاقب باشند بر یکدیگر هر که از اوصاف مذموم فانی گردد خصال محمود بر وی در آید و هر که خصلت مذموم بر وی غلبه گیرد از خصال محمود برهنه گردد. » (قشیری، ۱۳۶۱: ۱۰۶-۱۰۷) نهایت معرفت عارف رسیدن به مرحله فناء فی الله است که حیرت در عظمت حق، دلها را به عشق الهی اشتیاق دهد، شوق به شناخت و دریافت تجلی نور عنایت حق. عبادی حقیقت فنا را رسیدن رونده در خود می داند چنانکه در وجود او هیچ وصفی از اوصاف مذمومه پیدا نشود. « در صفت رونده نیز محبت الهی ماند و بس دیگر جمله رقوم محو شود و همه مرقومات فانی شود بنده از همه احکام مرده گردد و به یک حکم زنده ماند و آن یک حکم محبت ایزدی باشد. » (عبادی، ۱۳۶۸: ۲۰۶) سمنانی در شرح حدیث مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا معتقد است سالک صادق به حکم این حدیث « بی اختیار از پرتو تجلی روح

و دل و نفس او را فانیی حاصل گردد که تمامت هوی‌ها و مرادات از او ریمده شود و فانی گردد و این معنی آن زمان باشد که نور ارادت حق بر روح و دل تجلی انداخته باشد و بعد از سی هزار حجاب واقع می‌گردد به جذبۀ حق بی سلوک. « (سمنانی، ۱۳۶۲: ۸۷) در شرح فصوص الحکم ابن عربی نوشته شده است «مقام سرّ، مقام فناء در حق و مقام اخفی، مقام و وجهۀ باطن است. مقام سرّ و مقام اخفی یا اخفوفیت، مقام فنای در حق در عین بقای به اوست.» (آشتیانی، ۱۳۷۲: ۸۰۸) به گفته عراقی در لمعات در خصوص فنا و بقا: «اگر جلال او از درون پرده معنی در عالم ارواح تاختن آرد محب را از خود چنان بستاند که از او نه رسم ماند و نه اسم، اینجا محب نه لذت شهود یابد و نه ذوق وجود. اینجا فنای من لم یکن و بقای من لم یزل با وی روی نماید.» (عراقی، ۱۳۹۰: ۶۷) نجم رازی صفات جلال حق را بر دو نوع می‌داند: صفات ذات و صفات فعل. سپس در توضیح می‌افزاید صفات ذات هم بر دو نوع است صفات جبروت و صفات عظمت «چون به صفات جبروت متجلی شود نوری بی نهایت در غایت هیبت ظاهر شود، بی لون و بی صورت و بی کیفیت ابتدا تلاؤء مشاهده افند که در حال فنای صفات انسانیت آشکارا کند و محو آثار هستی آرد گاه بود که شعوری بر فنا بماند و بس. تجلی صفات عظمت هم بر دو نوع است صفت حیّ و قیومی و صفت کبریا و عظمت و قهاری چون به صفت حیّ و قیومی متجلی شود فناء الفنا پدید آید و بقاء البقا روی نماید و حقیقت آن نور ظاهر گردد چنانکه فرمود **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ**» (سوره ۲۴، آیه ۳۵) (نجم رازی، ۱۳۷۱: ۳۲۳-۳۲۴) برتلس معتقد است از نظر اکثر نظریه پردازان تصوّف «فنا نقطه نهایی نیست بلکه بعد از فنا معلول منطقی آن بقا جاویدانی است که یکی از وجوه مهم تفاوت فنا از نیروانای بودایی است. انسان با درک نابودی «من» گذرای خود در دریای ذات مطلق فرو می‌رود و بدین گونه با روشنی تمام درک می‌کند که او نیز همانند ماهیت الهی ابدی و جاویدان است. روشن است این حس فنا ناپذیری عالیترین حالتی است که سالک بر آن دست می‌یابد.» (برتلس، ۲۵۳۶: ۴۴) بنیاد پابرجاست «بگذار قطره تنها در دریا محو شود و ذره تنها در خورشید ناپدید گردد. (ریتز، ۱۳۸۸ ج ۲: ۳۳۱) در مرحله فنای فی الله، عارف در تمام عالم جز یک وجود حقیقی نمی‌بیند «شخص فانی از خود پرستی رها شده و به تصرف حق و

اراده او در آمده اما عینیت وجودش همچنان باقی است و آن را در فناء فی الله از دست نمی دهد اتصال او با خدا نیز مانند پیوستگی اشیاء با یکدیگر نیست. عده ای حلول و اتحاد را در همه اشیاء سریان می دهند. عارف مشهور شیخ محمود شبستری راجع به فساد این عقیده گفته است: حلول و اتحاد در باره خدا با خلق محال بوده زیرا مستلزم تعدد هستی است که هم با توحید منافات دارد و هم با وحدت وجود که مورد قبول عرفا است.» (ضیاء نور، ۱۳۶۹: ۴۶-۴۷) راستگو در خصوص فنای افعالی، صفاتی و ذاتی شرح می دهد: « این گونه شعور و شناخت عارفانه یعنی همه کارها را او دیدن و جز او کننده و فاعلی نشناختن همان است که در زبان عارفان از یک دید تجلی افعالی و از دیدی دیگر فنای افعالی نام گرفته، همان گونه که محاضره نیز خوانده شده است. این دید و دریافت عارفانه یعنی همه صفت ها را صفت او دیدن همان است که از یک دیدگاه تجلی صفاتی و از دیدگاهی دیگر فنای صفاتی نام گرفته همان گونه که گاه مکاشفه نیز خوانده شده است. این گونه حال و هوای عارفانه و دید و دریافت یگانه یعنی جز او را ندیدن و از هر چیز جز او چشم دوخته بودن را از یک دیدگاه تجلی ذاتی و از دیدی دیگر فنای ذاتی گفته اند، همان گونه که گاه مشاهده نیز خوانده اند.» (راستگو، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۱۰)

اندیشه عطار در وادی فناء فی الله

نگرش عطار در الهی نامه یادآوری تعهد سالک در عهد الست برای سلوک الی الله با ترک تعلقات، غلبه بر شیطان نفس، طلب حق با تمام توان و تلاش و کسب صبر و خرسندی به رضای الهی است. داستان اصلی الهی نامه «شامل نقل گفت و شنودی است که بین خلیفه بی پیر با شش فرزند جوان او جریان دارد و دلبستگی ها و آرزوهای دور و دراز انسان از زبان پسران مطرح می شود و پدر منشأ این آرزوها را به بیان می آورد و آنها را از آنچه در ظاهر به نظر می رسد به معانی رمزی تأویل می نماید و در پایان گفت و شنودها پسران در مقابل تأویل پدر تسلیم می شوند و از ادامه گفت و شنود بیهوده تن می زنند.» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۸۲) زرین کوب در ادامه سخن می افزاید که عطار به مناسبت نشان می دهد هر یک از این شش پسر رمز قوه بی از قوای روح است. «پسر اول رمز نفس است که به محسوس می گراید. پسر دوم رمز وهم است که به هوی گرایش دارد. پسر سوم رمز عقل

که مثل همیشه کنجکاویش فضولانه است. پسر چهارم رمز علم است که طول امل دارد و هیچ چیز او را خرسند نمی‌کند. پسر پنجم رمز فقرست که همواره طالب رهایی از تعلقات است. پسر ششم رمز توحیدست که طالب ذات واحدست. خود خلیفه هم رمزی از نفس ناطقه است.» (همان: ۸۲-۸۳) منزوی معتقد است مرحله وصول را عطار به دو وادی حیرت که مقدمه فنا است و خود وادی فنا که عین بقا است تقسیم نموده است. «در وادی حیرت سالک همه چیز را فراموش می‌کند و در وادی فنا رهرو خود را نیز فراموش می‌کند و مانند قطره در دریا و فرد انسان در جامعه بشریت فنا می‌باشد. اگر مرحله علم کثرت را علم یقین بخوانیم پس مرحله علم وحدت با حق یقین و مرحله فنا و بقا با عین یقین که در اصطلاح ملاصدرا و استادانش زیاد دیده می‌شود تطبیق خواهد شد.» (منزوی، ۱۳۵۹: ۶۹-۷۰) عارف عاشق برای نیل به مرحله فنا فی الله، نیازمند لوازمی است که بدون آنها، طی طریق این مرحله میسر نمی‌شود، از جمله:

مبارزه با نفس

مهمترین تعلیم عرفانی عطار، همان جهاد اکبر مبارزه با رعونت نفس طاغی است. وی توصیه می‌کند که سگ نفس را باید در بند داشت تا آدمی را در چاه ظلمانی دنیا اسیر نسازد:

سگت را بند کن تا کی ز سودا	که تا مسخت نگردانند فردا
چنین گفته ست پیغامبر به سایل	که مسخ اُمت من هست در دل
دلت قربان نفس زشت کیش است	ترا زین کیش بس قربان که پیش است
ترا افراسیاب نفس ناگاه	چو بیژن کرد زندانی درین چاه

(عطار، ۲، ۱۳۹۴: ۱۸۳)

به اعتقاد شاعر همه در محضر حق هیچیم، پست تر از خاک. در رهایی به بارگاه الهی، باید جان را از آلاشهای دنیوی پاک ساخت و نخوت و عجب را از وجود دور کرد تا به بندگی خالصانه مورد پذیرش حق مفتخر شد.

همی هر کس که اینجا خاک تر شد	یقین می‌دان که آنجا پاک تر شد
چو مردان خویشان را خاک کردند	به مردی جان و تن را پاک کردند

سرافرازان این ره زان بلندند که کلی سرکشی از سر فکندند
(همان: ۱۵۳)

عطار، شایستگان طی طریق الی الله را کسانی می داند که بر نفسانیات غلبه کرده اند و دیده حق بین آنان، جز بصیرت الهی ننگرد.

اگر شایسته ای راه خدا را به کلی میل کش چشم هوا را
چو نابینا شود چشم هوایت به حق بینا شود چشم خدایت

(همان: ۱۱۳)

فانی کردن صفات مذموم در وجود، تجلی یار را برای اولوالابصار نمایان می سازد.

ترک تعلقات

عطار در ابیات زیر شرح می دهد که همگان تاب دیدار جمال حق را ندارند چون از فروغ رخ او دورند و حجاب تعلقات و غفلتها آنان را نابینا ساخته است. در صورت برطرف ساختن این موانع به قرب حق می توان نایل شد.

که چشمِ ظاهر از نقشِ آبِ باش	نپردازد سرِ مویی به نقّاش
ولی نقّاش را آنست پیشه	که نقشِ خود بپوشاند همیشه
چو رویش را جمالِ بی حساب است	جمالش را فروغِ او حجاب است
که گرچه خوبی خورشید فاش است	ولی هم نورِ رویش دور باش است
همه چیزی که می بینی پس و پیش	گذر باید ترازان چیز و از خویش
که تا چون نقش برخیزد ز پیشت	دهد نقّاش مطلقُ قربِ خویشت

(همان: ۱۷۵)

کسانی که غرق وابستگیهای دنیوی و انواع موانع و حجاب ها در سلوک الی الله هستند از نظر شاعر نمی توانند صراط مستقیم را پیدا کنند و در مسیر حقیقت قرار گیرند. چه بسیار از این انسانها ره گم کرده و متوقف شدند و از ادامه سیر باز ماندند.

ترا از تو هزاران پرده در پیش	چگونه ره بری یک ذره در خویش
تو بی خویشی اگر با خویش آیی	ز خیلِ پس روان در پیش آیی
نخواهندت به خود هرگز رها کرد	ترا بس عمر می باید قضا کرد

اگر روزی تو زینجا دور مانی چنین بیگانه و مهجور مانی
یقین می‌دان که چون آن آشنایی پدید آید نماند این جدایی

(همان: ۲۷۵)

به اعتقاد عطار، تعلقات دنیا و حرص کسب مادیات، رهرو را در طریقت مانع می‌شود، چون اوقات صرف کردن در طول عمر برای نام و جاه، آدمی را مغبون می‌سازد.

جهان را چون رباطی با دو در دان که چون زین در در آیی بگذری زان
تو را گر تو گدایی ور شهنشاه سه گز کرباس و ده خشت است همراه
ز هر چیزی که داری کام و ناکام جدا می‌بایدت گشتن سرانجام
اگر ملکت ز ماهی تا به ماه است سرانجامت بدین دروازه راه است
و گر اسکندری، دنیای فانیت کند روزی کفن اسکندر انیت

(همان: ۱۱۳)

شاعر شرح می‌دهد که آرز، انسان را جاهل و سرگردان در عالم باقی می‌گذارد تا مرگ او را در بر بگیرد و با غفلت از این عالم مفارقت کند.

زهی حرص دل فرزند آدم زهی حیران و سرگردان عالم
الا ای از حریصی چشم تو کور بماندی در حریصی تالب گور
تو نامرده نگردد حرص تو کم که ریش حرص را مرگ است مرهم
چشیدی جام مالامال دنیا چه خواهی کرد چندین مال دنیا
نیرزد بالله اندر چشم رهرو متاع جمله دنیا به یک جو

(همان: ۱۱۷)

برای پیوستگی با حق باید به مظاهر دنیوی تعلقی نداشت تا مانعی جهت واصل شدن رهرو به مقام فنا نباشد.

صبر بر سختی‌ها

عطار تصوف و توکل و فنا را در ابیاتی توضیح می‌دهد و می‌گوید سالک در راه طریقت نیازی به ماسوی الله نباید داشته باشد و با توکل بر حق تعالی پیش رود و با صبر پیشه ساختن در تحمل شداید دنیوی، بی ادعا با خموشی در محضر الهی به طی طریقت در مرحله فنا فی الله توفیق یابد.

تصوف چیست در صبر آرمیدن طمع از جمله عالم بریدن
توکل چیست پی کردن زبان را ز خود ناخواستن خلق جهان را
فنا گشتن دل از جان برگرفتن همه انداختن آن برگرفتن

(همان: ۲۲۵)

تعلیم دیگری که شاعر مطرح می سازد در خصوص عدم دلبستگی به تعلقات است که آدمی خود را اسیر نکند در نتیجه در سلوک نقص پیدا نکند و بتواند مسیر الهی را ادامه دهد.

برون حق به چیزی زنده بودن کجا باشد دلیل بنده بودن
به چیزی دون حق گر زنده باشی به قطع آن چیز را تو بنده باشی

(همان: ۲۴۶)

عطار دل را خلوتگه مناجات با حق می داند و بدان اهمیت بسیار می دهد. « این مطلب که خداوند در دل عاشق محبّ جای دارد در حدیث دیگری که بسیار مورد علاقه صوفیان است نیز آمده است: آسمانها و زمین گنجایش مرا ندارند اما در قلب بنده مؤمن خود جای می گیرم قلب جایگاه خداوند است و یا به عبارت دیگر آینه ای است که خداوند خود را در آن متجلی می سازد. اما برای اینکه این آینه بتواند نور ازلی و ابدی خداوند را جلوه گر سازد لازم است که با زهد و ریاضت دایمی و اطاعت همیشگی از روی میل و رغبت همه کدورتها و گرد و غبار را از آن بزدایم. » (شیمل، ۱۳۸۴: ۳۲۱ - ۳۲۲)

درون دل برو خلوتگهی ساز وزان خلوت به سوی حق رهی ساز

(عطار، ۲، ۱۳۹۴: ۲۴۷)

اگر دل را بگردانی چو مردان شود ماهت ز مهر آینه گردان
دلی فارغ ز تشبیه و ز تعطیل مبراً از تماثیل و اباطیل
زمانی گل شده در قدس پاکی زمانی آمده در قید خاکی
گهی بی خود گهی با خود دو حالش که تا هم زین بود هم زان کمالش

(همان: ۲۴۸)

دلی که از محبت و عشق الهی داغ داشته باشد مسرور و مشعوف، مجذوب سالک را با شوق فراوان به شتاب به سر منزل مقصود می‌رساند.

که می‌داند که در هر سینه‌ای چیست ز چندین خلق داغش بر دل کیست
دلی کز داغ او آگاه گردد رهش در یک نفس کوتاه گردد
که هر دل را که از داغش نشان است به یکدم پای کوبان جان فشان است
چنان کان حبشی از داغش خبر یافت به یکدم عمر ضایع کرده دریافت

(همان: ۲۵۱)

قطعاً عارف عاشق طی طریق الی الله را برای دستیابی به فنای فی الله انجام می‌دهد، نهایت جانفشانی در راه حق و جز این هدف دیگری ندارد.

حصاری از فنا باید درین کوی و گرنه بر تو زخم آید ز هر سوی

(همان: ۲۵۸)

عطار معتقد است زمانی سالک، موفق به حضور در بارگاه الهی می‌گردد که بتواند رعونت را با ریاضت از خود دور کند و مستغرق عظمت خدا شود.

حضور او اگر باید مدامت میا با خود دگر این می‌تمامت
میا با خود بیا بی خود ز خود دور که هست آن بی‌خودی نورعلی نور

(همان: ۲۶۷)

شاعر مکرر گفته است که دل محل ذکر خداست که اگر اینگونه نباشد آن را تشبیه نموده است به چشمی نابینا و به کسی که چیز با ارزشی را در عالم از دست داده است و هرگز نمی‌تواند دوباره آن را کسب کند.

عزیزا هر دمی کز دل بر آری که آن در ذکر حق حاضر نداری
چو چشمی دان که می‌دربازی آن را تدارک کی توان کرد این زیان را
مده از دست چیزی را که از عز نیاید نیز با دست تو هرگز

(همان: ۲۷۴)

در اندیشه عطار سالک عاشق کسی است که با مراقبه دائم خود را در محضر حق

می‌بیند.

چو حق با تو بود در هر مقامی مزن جز در حضورش هیچ گامی
اگر بی او زنی یک گام در راه بسی تشویر باید خورد ناگاه

(همان: ۲۹۶)

چنین بنده ای همیشه حاضر در پیشگاه الهی، شادمان و شاکر حق تعالی است و لحظه ای بی یاد خدا به سر نمی برد.

چو حق می بیندت دائم شب و روز چو شمعی باش و خوش می خند و خوش سوز
دمی بی شکرش از دل بر میاور نفس بی یاد غافل بر میاور
اگر تو شکر گویی هر چه خواهی بیایی نقد از جود الهی

(همان: ۲۹۸)

نایل شدن به مرحله فناء در توحید حق، با تهذیب باطن و مراقبه سلوک، آنگاه شهود انوار الهی، با فضل و عنایت رب میسر می گردد.

خاموشی

با توجه به حدیث *مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ* و عبارت *من عرف الله كل لسانه*، عطار از خاموشی عارف متحیر در مرتبه فنا و بقا که محو عین الیقین است سخن می گوید و حکایتی را از شیخ ابوسعید بازگو می کند:

چنین گفته ست شیخ مهنه یک روز که رفتم پیش پیر عالم افروز
خمشش یافتم دایم به غایت فرو رفته به بحری بی نهایت
بدو گفتم که حرفی گوی ای پیر که دل را تقویت باشد ز تقریر
زمانی سرفرو برد از سر حال پس آنگه گفت ای پرسنده قال
بجز حق هیچ دانی زان چه جویم کرای گفت نکند زان چه گویم
ولی آن چیز کان حق الیقین است بتوان گفت خاموشیم ازین است

(همان: ۲۰۸)

به گفته عطار، سالک برای نیل به مرحله فناء فی الله، با تهذیب نفس، خویش را از بند خودپرستی رها می کند و متحلی به زینت عشق الهی، با فناء در توحید، محو و مستغرق صفات پروردگار می شود.

فرو رفتم به دریایی من ای دوست که جان صد هزاران غرقه اوست
چو چندین جان فرو شد هر زمانی کجا با دید آید نیم جانی
عجب نبود که گم کردم به یکبار عجب باشد اگر آیم پدیدار

(همان: ۱۹۰)

شاعر اطمینان می دهد اگر رهرو، دردمند ایثار جان در ره جانان باشد، محرم اسرار می گردد و مطلوب مطلق و شایسته عنایت حق. در نتیجه در تمامی ذرات آفرینش، جمال بی مانند حق تعالی را شهود می کند.

اگر از پای تا سر درد گردی حریم وصل را در خورد گردی
تو چون در حق شوی فانی علی الحق شوی در دو جهان مطلوب مطلق
ولی تو او نه ای تو عکسِ او بی ازان دائمِ جمیلی و نکویی
پر است از وی دو عالم ای نکوبین مبین خود را گرت چشم است او بین
بین احوال خود تا بر چه سان است نه نیکویی تو، او نیکو نهان است
تو خود را منگر و این جان و تن را جمال او نگر نه خویشتن را

(همان: ۳۹۱)

در این حال سالک در تجلی انوار حق مستغرق و فانی شده است.

حضور قلب

عطار در ابیات زیر تذکر می دهد که هر دلی لایق راه یابی و قرب به حق نیست. شایستگی حضور در بارگاه الهی، بهره کسانی می گردد که همیشه در هر زمان و مکان خود را در محضر حق می بینند. به گفته شاعر، رهرو باید همیشه ملازم درگاه حق باشد تا شاید این رحمت و فضل خاصه خداوند نصیبش گردد:

ملازم باش این در را که ناگاه به قرب خویشتن خاصت کند شاه
حضور تست اصل و برگ و بر هیچ حضور تو همی باید دگر هیچ
اگر تو حاضر درگاه گردی ز مقبولان قرب شاه گردی

(همان: ۲۶۲)

بنده عابد و ساجد حق همواره خویش را در محضر جانان، حاضر می سازد.

اگر هر دم حضوری را بکوشی ز «و اسجُدْ و اقْتَرِبْ» خلعت پوشی (همان: ۱۱۶)
 در ابیات ذیل عطار، محبت بنده به پروردگار را شرح می دهد. بر طبق آیه «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» (سوره مائده، آیه ۵۴) و حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا...»، (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۲۹)، کسب معرفت حق و محبت به او، موهبت حق تعالی است. با یادآوری «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»، شناخت و آشنایی برای بنده در طریق، میسر می گردد و از خلقی دچار نسیان، پیش می افتد تا لایق قُرب حضرت گردد، اما اگر با این آشنایی در عهد الست، بیگانه باشد، کارش در عالم به سامان نمی شود و ره به کوی حقیقت نمی برد.

ترا در پردهٔ جان آشنایی است	که با او بیش ازینت ماجرای ست
اگر بازش شناسی یک دمی تو	سَبَقُ بُردی ز خلقِ عالمی تو
و گر با او دلی بیگانه داری	تو بیگانه سرِ افسانه داری
دل تو گر ندارد آشنایی	نگیرد هیچ کارت روشنایی
کسی کز آشنایی بوی دارد	همی با قُربِ حضرت خوی دارد

(عطار ۲، ۱۳۹۴: ۱۶۱)

از دیدگاه عطار، هر بنده ای که دلش مزین به زیور حُب حق باشد، مجذوب سالک و جان نثار است.

که می داند که در هر سینه ای چیست	ز چندین خلق داغش بر دل کیست؟
دلی کز داغ او آگاه گردد	رهش در یک نفس کوتاه گردد
که هر دل را که از داغش نشان است	به یکدم پای کویان جان فشان است

(همان: ۲۵۱)

شاعر تأکید می کند که ای آدمی، پروردگار، تو را برای معرفت و قُرب خویش آفریده است بنابراین عمر به بی خبری و خفتگی بنگذار و در طریقت تلاش کن تا با ارتقاء کمال، شایسته خطاب حق و مورد رحمت او واقع گردی.

چو حق از بهر خویشت آفریده ست	برای قُرب خویشت برگزیده ست
بگذار تو مرد بی خبر را	که باشی یک نفس چیزی دگر را
و گر بگذاردت کارت فتاده ست	که تو خفته به دربارت نهاده ست

چرا می آید این رفتن گرانت که می گوید خداوند جهانت
که «گر آیی به پیش من رونده به استقبالت آیم من دونده
خدا می خواندت ای خفته آخر چرا می باشی ای آشفته آخر

(همان: ۳۳۹)

در این مرحله که خداوند رهرو را فرا می خواند و از مجاهدات او در سیر الی الله رضایت دارد و بدو عنایت می کند، پیشروی سالک به مرتبه فنای فی الله و بقای بالله است.

بصیرت

عطار اذعان می دارد چه بسیارند انسانهایی بی بصیرت که غافل در قفس جسم و دنیا باقی می مانند و ناآگاه از این عالم می روند بدون آنکه تلاشی بر دستیابی به معرفت حق کرده باشند.

همه عالم جمال اندر جمال است ولیکن کور می گوید محال است
اگر بیننده این راه گردی ز بینایی خویش آگاه گردی
دلت گر پاک ازین زندان بر آید ز هر جزویت صد بستان بر آید

(همان: ۱۷۰)

شاعر انسان را هشدار می دهد که از تفکر در امور بیهوده و بی ثمر دنیوی، پرهیز کند چون موجب تباهی درون است..

ز بس کاندیشه بیهوده کردی نهاد خویش را فرسوده کردی

(همان: ۱۱۶)

عطار هدف خلقت آدمی را در آفرینش یاد آور می شود و او را به کسب آگاهی و دوری از غفلت در طول عمر سفارش می کند.

ترانه بهر بازی آفریدند ز بهر سرفرازی آفریدند
مده از دست عمر خویش زنهار مخور بر عمر خود زین بیش زنهار
نمی دانی که هر شب صبح بشتافت ترا در خواب جیب عمر بشکافت
ازان ترسم که چون بیدار گردی نینی هیچ نقدی خوار گردی

(همان: ۱۸۶)

به گفته شاعر، هنگامی که انسان شیفته متاع دنیا و غوطه ور در پیروی از نفس اماره شد، مرده ای بیش نیست. عاشق و محب حق، اهل ایثار در راه خداست.

چو مشغولی به ناز و کامرانی	تو کار افتادگی هرگز چه دانی
کسی باید بر او افتاده در کار	به روزی ماتم خود کرده صد بار
به حق زنده شده وز خویش مرده	نه از پس ماندگان از پیش مرده
تو تا عاشق نگردی نیک جانباز	نیابی سر کار افتادگی باز
کسی کاو در میان ناز مانده ست	ز جان بازان عاشق باز مانده ست

(همان: ۳۰۲)

عاشق جانباز در سیر الی الله می تواند به مقام فنای فی الله نایل شود.

عنایت حق

عطار می گوید تمام عالم در تمنای وصال حق است اما هر کسی سزاوار دریافت عنایت پروردگار نیست:

دلی باید ز حق ترسان و بریان زبانی از رهش پرسان و ترسان

(همان: ۱۶۳)

هنگامیکه اندیشه حق سراسر وجود سالک را در بر گیرد آنگاه همواره خود را در محضر جانان مشاهده می کند:

ترا عمر حقیقی آن زمان است که جانست در حضور دلستان است
و گر عمر تو بیرون از حساب است که هر دم در حسابت صد حجاب است

(همان: ۱۶۳)

عطار در حکایتی بیان می کند که فردی از حضرت عیسی درخواست کرد که به وی اسم اعظم بیاموزد. مسیح بدو گفت ظرفیت دریافت آن را نداری، اما آن فرد اصرار کرد و چون نام مهتر را آموخت روزی در بیابان بر وجه امتحان، با آن نام، از خدا طلب کرد استخوانهایی را که مشاهده کرده بود، زنده کند. چون آن نام را خواند زود استخوانها به هم پیوستند و جان گرفتند و شیری پدید آمد و پنجه زد مرد را گشت. عیسی هنگامی که مطلع شد به یاران گفت:

که آنچ آن را کسی نبود سزاوار ز حق خواهد نباشد حق روادار
ز حق نتوان همه چیز نکو خواست که جز بر قدر خود نتوان ازو خواست
(همان: ۱۹۸-۱۹۹)

در نتیجه عطار خاطر نشان می سازد انسان باید با تزکیه نفس و کسب فضایل معنوی، شایسته و سزاوار عنایت حق قرار گیرد.

تو گر شایستگی با خویش داری هر آن چیزی که خواهی بیش داری
چه گر کار تو زاری و دعا است ولکن کار او محض عطا است
چه علّت در میان آری پدیدار که خود بخشد اگر باشد سزاوار
(همان: ۱۹۹)

فضل و عنایت پروردگار راه گشای سالک در سیر اوست و قطعاً فیض ربّ شامل نامحرمان درک اسرار نمی گردد. به نظر عطار با عنایت حق نواقص بندگی رفع و سالک لایق حضور در محضر جانان می شود.

عنایت چون ز پیشان یار باشد کجا آن جایگه اغیار باشد
ولی اوّل نبی را در هدایت نماید آفتابی در عنایت
عنایت گر تو را با خاص گیرد همه نقصان تو اخلاص گیرد
کنند دیدار خویش آشکاره که تا کارت نباشد جز نظاره
(همان: ۱۶۲)

به گفته شاعر، هر چند خطا و نقصهای سالک مبتدی از حد افزون باشد، الطاف بیکران الهی نجات بخش است.

اگر چه جرم عاصی صد جهان است ولی یک ذره فضلت بیش از آن است
(همان: ۱۱۲)

بدین دلیل قطره ای از دریای الطاف حق را، فیض رسان می داند .

خدایا رحمت دریای عام است وز آنجا قطره ای ما را تمام است
(همان: ۱۱۳)

و هنگامیکه بنده عاصی پریشان روزگار بر نواقص خویش آگاهی می یابد با انابت،
و فور رحمت پروردگار را دریافت می کند.

چو جایی تشنگی باشد بغایت کشد در خویش آبی بی نهایت
که هر جایی که عجزی پیش آید نظر آنجا ز رحمت بیش آید

(همان: ۱۵۳)

تهی ساختن باطن از رذایل نفسانی موجب تابش نور ایمان می گردد.
تعالیم و آموزشهای اهل بیت علیهم السلام، انوار هدایت بشریت است و سازنده
اجتماع. اصلاح رفتار هر فرد با تهذیب نفس، موجب اصلاح جامعه می گردد. عطار در
کلامی ساده و ادیبانه، روش بندگی درست و حصول به معرفت الهی را در خدمت مردم
اجتماع قرار داد، با طبابت، به وظیفه خویش درقبال آحاد جامعه عمل کرد و سرانجام
کارش، شهادت به دست مغولان در واقعه نیشابور بود.

نتیجه گیری

با بررسی موضوع فناء فی الله در الهی نامه عطار، به نحوه تفکر و اندیشه شاعر در این خصوص، می توان پی برد. هدف اصلی عطار در شرح وادی فنا، سیر تعالی انسان به شوق قرب حق با جذبۀ عنایات پروردگار است. به عقیده وی گذر از مضایق عالم کثرات، با تخلی، تحلی و در نهایت تجلی میسر می گردد. با تصفیه باطن از کدورات عالم و تحمل صعوبات دنیوی، می توان به ادراک تجلی انوار معرفت حق نایل شد، آنگاه فناء فی الله و شهادت در محضر رب العالمین که اوج مقام انسان است، حاصل می شود. رسیدن به آخرین مرحله، وادی فناء فی الله در سیر الهی، نیازمند لوازمی است که از آن جمله به ترک تعلقات، صبر در برابر شداید، خاموشی، حضور قلب، بصیرت و برتر از همه عنایت خداوند می توان اشاره کرد.

فهرست منابع

- قرآن مجید، ترجمه حسین انصاریان
- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، (۱۳۷۸)، چاپ نوبت هشتم، انتشارات فیض الاسلام
- ۱ - آشتیانی، سید جمال الدین، (۱۳۷۲)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، چاپ سوم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- ۲ - اشرف زاده، رضا، (۱۳۷۳)، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، تهران، انتشارات اساطیر
- ۳ - انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۷۲)، مجموعه رسائل، به تصحیح محمد سرور مولایی، چاپ اول، انتشارات توس
- ۴ - -----، (۱۳۷۳)، شرح منازل السائرین، نگارش شیروانی، چاپ اول، انتشارات الزهراء
- ۵ - برتلس، یوگنی ادواردویچ، (۲۵۳۶)، تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات امیرکبیر
- ۶ - بهجت تبریزی، سید محمد حسین، (بی تا)، کلیات دیوان شهریار (مجموعه پنج جلدی)، چاپ شفق تبریز
- ۷ - حسن زاده، حسن، (۱۳۶۵)، هزار و یک نکته، انتشارات رجاء، تهران
- ۸ - رازی، نجم الدین، (۱۳۷۱)، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۹ - راستگو، سید محمد، (۱۳۸۹)، عرفان در غزل فارسی، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۰ - ریتر، هلموت، (۱۳۸۸)، دریای جان، ترجمه عباس زریاب خویی و مهر آفاق بایبوردی، چاپ سوم، انتشارات بین المللی الهدی
- ۱۱ - زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، صدای بال سیمرخ، چاپ پنجم، انتشارات سخن
- ۱۲ - سمنانی، علاءالدوله، (۱۳۶۲)، العروه لاهل الخلوه والجلوه، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، چاپ اول، انتشارات مولی
- ۱۳ - شیمیل، آنه ماری، (۱۳۸۴)، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه و توضیحات عبد الکریم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی

- ۱۴ - ضیاءنور، فضل الله، (۱۳۶۹)، وحدت وجود، چاپ اول، انتشارات زوآر
- ۱۵ - عبادی، قطب الدین، (۱۳۶۸)، صوفی نامه التصفیه فی احوال المتصوفه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، انتشارات علمی
- ۱۶ - عراقی، فخرالدین، (۱۳۹۰)، لمعات، مقدمه و تصحیح محمد خواجهوی، چاپ چهارم، انتشارات مولی
- ۱۷ - عطارنیشابوری، فریدالدین ۱، (۱۳۹۴)، اسرار نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، انتشارات سخن
- ۱۸ - عطارنیشابوری، فریدالدین ۲، (۱۳۹۴)، الهی نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، انتشارات سخن
- ۱۹ - فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۰)، احادیث مثنوی، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر
- ۲۰ - قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۶۱)، رساله قشیریه، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۲۱ - قمی، عباس، (۱۳۸۴)، مفاتیح الجنان، چاپ سوم، انتشارات آل علی(ع)
- ۲۲ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۳۶۶)، الکافی، ج ۵، دارالکتاب الاسلامیه
- ۲۳ - منزوی، علینقی، (۱۳۵۹)، سی مرغ و سیمرغ، چاپ اول، انتشارات سحر
- ۲۴ - هجویری غزنوی، علی بن عثمان، (۱۳۷۱)، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، چاپ دوم، کتابخانه طهوری

مقالات

- ۲۵ - فدوی، طیبه، اسحاق طغیانی، (۱۳۸۹) «بررسی و تحلیل بازتاب فنا در منطق الطیر عطار»، فصلنامه آینه معرفت، شماره ۲۲، صص ۸۹-۱۱۹
- ۲۶ - مجیدی، فاطمه، فاطمه ابویسانی، (۱۳۹۸) «آشکال تقابل های عرفانی در غزلیات عطار»، پژوهشنامه عرفان، دو فصلنامه علمی، سال یازدهم، شماره بیست و یک، صص ۱۶۹-۱۸۶
- ۲۷ - محمودی، مریم، (۱۳۸۸) «فنا و بقا از دیدگاه عطار»، فصلنامه تخصصی عرفان، سال پنجم، شماره ۱۹، صص ۱۰۷-۱۲۶
- ۲۸ - نوروز، مهدی، رضا جلیلی، (۱۳۹۵) «فنا در نگاه عطار نیشابوری»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی، دوره ۱۲، شماره ۵، صص ۴۱-۶۰